# آخرین نامه دکتر شریعتی به پدر:

پدر، استاد و مرادم!

بروشنی محسوس است که اسلام دارد تولدی دوباره می یابد عوامل این (( بعثت اسلامی وجدان ها)) که عمق ودامنه بسیاری گرفته است متعدد است و اینجا جای طرح وتفسیرش نیست .اما فکر می کنم موثرترین عامل ، به بن بست رسیدن روشنفکران این عصر است وشکست علم وناتوانائی ایدئولوژی ها وبویژه آشکار شدن نارسائی ها و گژی های سوسیالیسم مارکسیستی وسوسیال دمکراسی غربی است که امیدهای بزرگی در میان همه انسان دوستان وعدالتخواهان وجویندگان راه نجات نهائی مردم برانگیخته بود ودر نهایت به استالینیسم ومائوئیسم منجرشده یا رژیم هائی چون رژیم اشمیت وگیموله وکالاهان. وعلم هم بجای اینکه جانشین شایسته تری برای مذهب شود - که ادعا می کرد- سر از بمب اتم درآورد و غلامی سرمایه داری وزور و درنتیجه از اسنان جدید، بدبختی غنی ووجشی وبی تمدن ساحت و آزادی ودمکراسی هم میدان بازی شد برای ترکتازی بی مهار پول و شهوت وغارت و آزار مردم ولجین مال کردن همه ارزش های انسانی.

تمامی این تجربه های تلخ زمینه رابرای طلوع دوباره ایمان مساعد کرده است وانسان که هیچگاه نمی تواند دغدغه حقیقت یابی وحق طلبی و آرزوی فلاح را در وجدان خویش بمیراند، در کوچه های علم، ایدئولوژی، دمکراسی، آزادی فردی، (لیبرالیسم)، اصالت انسان (اومانیسم خدا)، سوسیالیسم دولتی، کمونیسم مادی ( مارکسیسم)، اصالت اقتصاد(اکونومیسم)، مصرف پرستی و

رفاه- به عنوان هدف انسان وفلسفه زندگی در فرهنگ ونظام بورژوایی وبالاخره تکیه مطلق و صرف به تکنولوژی وپیشرفت یعنی تمدن و آرمان نظام های معاصر... به بن بست رسید ویا آنهمه امنیت و ایمان و شور واشتیاقی که در انتخاب این رهگذرهای خوش آغاز بد انجام داشت و هرکدام را به امید حقیقت آمال، نجات، باپشت کردن به خدا واز دست نهادن ایمان پیش گرفت و باعشق وشتاب وفداکاری بسیار پیمود، سرش بسختی به دیوار مقابل خورد ویا از برهوت پریشانی وپوچی و ضلالت مطلق سر در آورد و سوسیالیسم او را به استبداد چند بعدی، ودمکراسی به حاکمیت سرمایه وآزادی به بردگی پول وشهوت وحتی علم او را به انسلاخ از همه کرامت های انسانی و ارزش های متعالی وجودی و سلطه غول آسای تکنولژی بیرحم و قتال افکند وطبیعی است که اندامهای بیدار وروح های آزاد ووجدان های سلیم وطاهر که هنوز مسخ نشده اند و انگیزه های اصیل فطرت آدمی را درعمق وجود نوعی خویش نگاه داشته اند و آتش قدس حق و حقیقت و کمال و فلاح در کانون دلشان خاموش و خاکستر نشده است، به خدا باز گردند و قندیل مقدسی را که در آن زیت عشق و آگاهی و خود آگاهی می دهد وبه همه چیز معنی می بخشد، دوباره در اندیشه و روح و زندگی خویش بر افروزند و در تلاش آن باشند که این مشکات حقیقت را برسقف شبستان این عصر بیاویزند واین مصباح هدایت را فراراه این نسل دارند و آینده را از پوچی و تباهی انسان و تمدن و فرهنگ و زندگی و علم وهنر و کار انسان نجات دهند.

یکی دیگر از علل وعوامل این بازگشت بسوی خدا و جستجوی ایمان در این نسل سرکش و حق طلب و حقیقت پرست این است که

دیگر مذهب را از پس پرده های زشت و کهنه و کافر ارتجاع
نمی بیند. پرده هائی که صدها لکه تیره و چرکین ریا و تخدیر و
جهل و تعصب و خرافه و توجیه و محافظه کاری و مصلحت
پرستی و سازش کاری و رکود و جمود و تنگ اندیشی و تعبد و
تقلید و تحقیر عقل واراده وتلاش انسان وقرابت نامشروع با قدرت
و ثروت حاکم که همیشه ایمان واخلاص و پرستش وفقه و کلام و
قرآن و سنت و ولایت و خدا وپیغمبر وامام وعقل وعلم وجهاد و
اجتهاد و شهادت و دعا و عبادت وایمان به معاد ونجات و ...
همه ارزش های خالق وخلق و گنجینه های نفیس مذهب و مردم
در کابین این نکاح حرام می شد - بر آن افتاده بود. این پرده ها
اکنون فرو افتاده و ایمان بی حجاب و بی نقاب٬ چهره زیبا وشسته
و روشن خویش را بر دیده و دل انسان های صاحبدل و
صاحبنظران نمایانده است و خدا بی واسطه سایه ها و آیه هایش
ظاهر شده و جان ها را پر می کند و قلب ها را گرم و افق ها را
روشن و قبرها را برسوزاند و کفن های پوسیده را بر می دارند
و تابوت های خشک و تنگ را در هم می شکند و کالبدهای مرده
را جان می بخشد و ((آن)) نمی دانم که چه ای که معجزه خلقت
و حیات و حرکت و فضیلت در میان بنی آدم از او سر میزند٬ نازل
شده است وفرشتگان و نیز آن ((روح)) باریدن گرفته است از همه
سو. شب قدر است و مطلع فجر نزدیک.
پدر بزرگ و بزرگوارم٬ آیا این تنها مایه تسلیت (نیست) که عمرتان
را همه با خدا سر کردید و سالهای زندگی را همه در راه او گام
برداشتید ویا در کار اشاعه ((کلمه خدا)) در این زمانه ای که
غاسق (سیاهی) بر همه جا سایه افکنده است آغازگری مخلص و

متقی و موثر بودید تمامی رنجهایتان را التیام نمی دهد وهمه محرومیت هایتان را جبران نمی کند؟ واین که راهی را که آغاز کردید ناتمام نماند و بی سرانجام تمام نشود ومی توانید مطمئن باشید که میراث مقدس ما محفوظ خواهد ماند، برایتان آرام بخش و بشارت آمیز نیست ؟

من به لطف خدای بزرگ که از این همه محبت های اعجازگرش نسبت به خویش شرمنده ام و احساس آن، قلبم را به درد می آورد و روحم را از هیجان به انفجار می کشاند، بی آنکه شایستگی اش را داشته باشم، به راهی افتاده ام که لحظه ای از عمر را برای زندگی کردن وخوشبخت شدن حرام نمی کنم و توفیق های او ضعف هایم راجبران می کند و چه لذتی بالاتر از این که عمر ناچیزی که در هر صورتش، می گذرد، این چنین بگذرد.

وشما، اکنون که این نسل تشنه است ونیازمند واین همه برای دست یافتن به حقیقتی از ایمان ومعنایی از قرآن و سخنی از نهج البلاغه در تب و تاب است و چشم به راه شما و چند تنی چون شما، دریغ است که ساعات شب وروزتان جز به اطعام معنوی جوانان گرسنه و تشنه و مشتاق بگذرد... و عده ای دکاندار هار شده از پول و سود، بحث گاوها و خرهاشان را با شما و در محفل شما طرح کنند و آدم هایِ چون زرکش، (شما را بخدا اسم را نگاه کنید. زرکش یعنی فقط کارش در زندگی این است که هر جا طلا هست به آنجا کشیده می شود و یا هرجا بوی طلا می شنود در تب و تاب آن می افتد که آنرا کش برود، یا آدمی است که میزان حق وباطنش و ترازوی ارزش هایش طلا است و یا باربری است که فقط طلا می کشد...)، با آن کلماتی که در بازار خلق می شود و درپاسگاه

کلانتری یا ژاندارمری‌طرح، نزد شما بیاورند و عزیزترین لحظات انسانی را که در قرآن و نهج البلاغه پخته شده است، بیدریغ به تباهی کشانند.

به هرحال من به عنوان یکی از دست پروردگان علم وتقوی و ایمان شما می دانم که زندگی را چگونه بگذرانم و هرگز در هدر دادن عمرم که با عمر شما قابل قیاس نیست، سخاوت بخرج نمی دهم. شما می توانید خدائی ترین کلمات خدا و محمد و علی را به این نسل که شب و روز با سکس و پول و مصرف و پوچی و یا ماتریالیسم، تغذیه می شود برسانید و خدا و محمد و علی و همه دردمندان این نسل چشم براه و متوقع و منتظر شمایند.

فعلا" من عازم سفرم، سفری که اعجاز فکر ساز خداوند است. یک دو ماهی می روم برای معالجه و انشاالله برمی گردم. اینکه ازشما اجازه نگرفتم مراعات حال و اعصاب و خیالات شما را کردم.

اکنون که آخرین دقایق اقامتم در خانه و در وطن است دست شما را می بوسم و منتظر شما میمانم و برای اینکه نظر خدا را هم درباره این سفر بدانید، آنچه را در جواب آمد نقل می کنم.

آقا جان پریشب با قرآن تفالی کردم وگفت: نزله بروح القدس... و اکنون که نزدیک طلوع دوشنبه است و دو سه ساعتی به حرکت، پس از نماز که محتاج و مصرانه از او خواستم تا درباره این سفرم با من حرف بزند و حرفش رابزند بالای صفحه نوشته بودند: ((بد)). تکان خوردم. آیه را خواندم... از شوق گریستم.(سوره توبه، آیه های ۳۷ تا ۴۰):

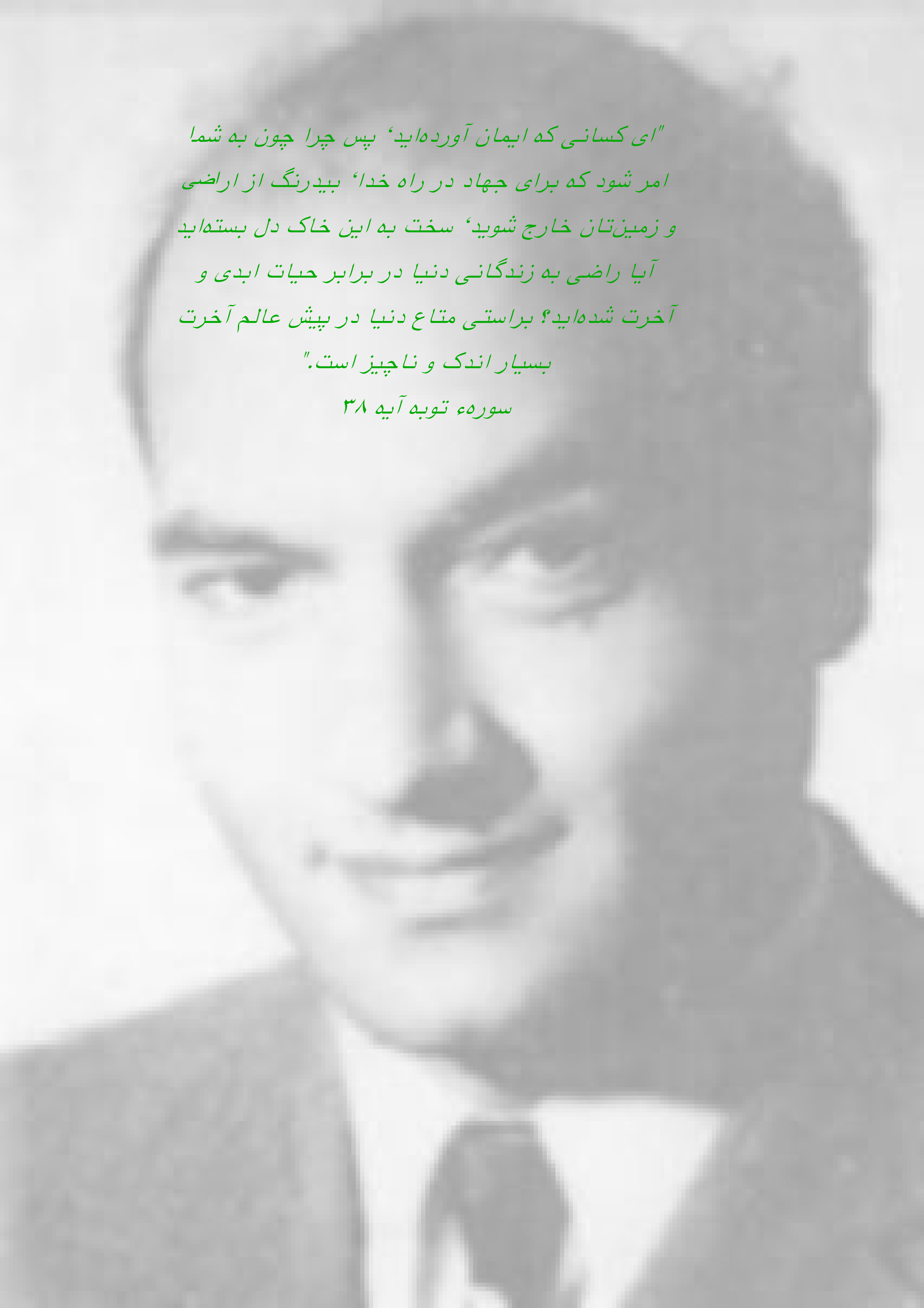

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پس چرا چون به شما
امر شود که برای جهاد در راه خدا، بیدرنگ از اراضی
و زمین‌تان خارج شوید، سخت به این خاک دل بسته‌اید
آیا راضی به زندگانی دنیا در برابر حیات ابدی و
آخرت شده‌اید؟ براستی متاع دنیا در پیش عالم آخرت
بسیار اندک و ناچیز است."

سوره‌ء توبه آیه ۳۸